

از دریچه‌های دیگر

همراه با بابک صابری، نویسنده حوزه کودک و نوجوان استان

مرجان زارع هرفته

«کلاغ سیاه به سفر می‌رود»، «سنگ آسیاب»، «رمضان» و «خانم کلاغ» و چندین عنوان دیگر از آثار دکتر «بابک صابری» هستند. داستان‌های صابری را سال‌هاست برای کودکان می‌خوانیم و آن‌ها هم نقاشی‌های زیبایی با الهام از مفاهیم آن می‌کشند و اغلب با آن ارتباط خوبی برقرار می‌کنند. داستان‌های صابری کوتاه اما اثرگذار هستند و به مفاهیمی چون صلح، دوستی، انسانیت و حقوق کودک می‌پردازند. در این گفت‌وگو که دکتر «فرزانه فرازمنده» نیز همراه‌مان بودند؛ با نگاه یک نویسنده کودک از دریچه دیگری به کتاب و کتاب‌خوانی می‌نگریم.

سال اخیر، از این خانواده، شاعران و نویسندگان بزرگی مانند «یغمای جندقی»، «صفایی»، «حبیب یغمایی» با شعر معروف «روبهی قالب پنی‌ری دید» و «اقبال یغمایی» موسس مجله دانش‌آموزی، به ادبیات ایران خدمت کردند.

در کدام مدرسه درس می‌خواندید؟ کدام معلم و چرا در ذهن شما نقش بسته است؟

صابری: متولد ۱۳۴۴ ش هستم. سال‌های آغازین را در تهران زندگی می‌کردیم و در دوره دبیرستان به یزد آمدم. در تهران، اولین دوره مدرسه استعدادهای درخشان ایران شروع شده بود و من به آن مدرسه رفتم. آن مدرسه بسیار متفاوت از دیگر مدارس شهرهای ایران و یزد بود؛ به طوری که در یک مدرسه کوچک ۲۵۰ نفره، ده هنرمند بزرگ ایران از جمله «بهروز غریب‌پور»، «شاپور غریب»، «کاملیا مسیح»، «خسرو سخاوت»، «اردشیر محمص» و «درخشانی‌ها» مدرس بودند. هم‌نشینی با این استادان، از نظر هنری، شوک بزرگی بر من وارد کرد. افراد موفقی از قبیل «افشین یداللهی»، «پیمان قاسم‌خانی»، «مجید عباسی» و بسیاری از هنرمندان و پزشکان مطرح دیگر از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شدند. این شانس را داشتم که چند سالی در کنار این بزرگان باشم. این افراد تاثیرگذار، با آن زمینه و توانایی، دیگر تکرار نمی‌شوند. حتی اگر بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار بخواهد این افراد را دوره جمع کند امکان‌پذیر نیست.

هنگامی که به یزد آمدم، فضای دیگری را تجربه کردم. معلم‌های یزد هم خیلی روی من تاثیر گذاشتند. آن چنان که امروز روی میز کار پزشکی من عکس معلم ریاضی‌ام آقای «رمضان‌پور» قرار دارد. در اصل هر فرد به جایی تعلق دارد که دوران نوجوانی‌اش را در آن‌جا گذرانده باشد؛ زیرا این دوره بسیار تاثیرگذار است. از نظر ادبی، دبیر ادبیاتم آقای «علی مهینی» عالی بودند. در گزارشی جداگانه از آقای «اسدالله شکرانه» و من پرسیدند «چه معلمی روی شما تاثیر گذاشت؟» به‌طور اتفاقی، هر دو از ایشان یاد کرده



از کی و چگونه به استعداد و علاقه‌تان به نوشتن کتاب کودک پی بردید؟

صابری: زمینه فعالیت ادبی در محیط خانوادگی و مدرسه‌هایی که رفتم مساعد بود. از کودکی سعی می‌کردم شعر نو بگویم؛ البته کسی آن‌ها را دوست نداشت. پس از آن برای بهبود اشعارم تلاش کردم تا مفاهیم شعر نو را توضیح دهم؛ در نتیجه شبیه داستان کودکانه شد. از بیست‌وپنج سالگی نوشتن داستان‌های کودک و نوجوان را شروع کردم.

خانواده مادری من «یغمایی» هستند. خانواده یغمایی در ادبیات ایران، مخصوصاً ادبیات کودکان، جایگاه والایی دارند. در واقع می‌توانم بگویم نویسندگی پیشه خیلی از آن‌ها است. در ۱۵۰

بودیم. او به ما انگیزه می‌داد؛ چون با هیجان و علاقه از ادبیات کلاسیک و اشعار بزرگان سخن می‌گفت. من به دلیل علاقه‌مندی به ادبیات کلاسیک، بسیار از ایشان الهام می‌گرفتم.

هم طبابت هم نویسندگی و در هر دو نیز موفق. اولین سوالی که به ذهن می‌آید این است که چگونه بین این دو تعادل ایجاد می‌کنید؟

صابری: روزی دخترعمه‌ام که داروساز است، گفت: تو که این همه کار داری کی داستان می‌نویسی؟ به او گفتم الان که دارم با تو حرف می‌زنم، می‌نویسم.

و البته خیلی عجیب نیست، چون پزشک‌های نویسنده در دنیا زیاد هستند؛ مثل «غلام‌حسین ساعدی»، «اصغر الهی» و در شهر خود ما «دکتر سید مصطفی سیدحسینی» متخصص قلب یا «دکتر سید محمد دلیلی» متخصص قلب اطفال البته شاید به اندازه من فعال نباشند؛ ولی می‌نویسند. استاد «اصغر الهی» یکی از استادان من در دوره پزشکی، نویسنده طراز اول بود و همیشه به من می‌گفت من متوجه می‌شوم که می‌نویسی و اصرار داشت تا به رشته روان‌پزشکی بروم چون بیشتر با نوشتن سروکار دارد.

برنامه کاری روزانه‌تان چگونه است؟ چقدر کتاب می‌خوانید و چقدر درگیر نوشتن هستید؟ چه ساعت‌هایی و کجا می‌نویسید؟

صابری: اگر روز پرکاری داشته باشم، از صبح تا حدود ساعت یک بعد از نیمه شب، خارج از خانه مشغول هستم ولی فردای آن روز را سعی می‌کنم راس ساعت هفت در خانه باشم. در سفر سه کتاب می‌خوانم؛ یک کتاب در طول رفت، یکی در حین سفر و دیگری هم هنگام برگشت. در هر جایی حتی حمام و قبل از خواب کتاب می‌خوانم. این روزها بیشتر علاقه‌مند به خواندن کتاب‌های کلاسیک هستم. کتاب‌هایی از قبیل «تاریخ بیهقی»، «گلستان»، «بوستان» و «مثنوی».

در مکان‌های مختلف می‌نویسم؛ گاهی در مطب، پس از تمام‌شدن کارم، در کتابخانه مرتاض و یا حتی در خانه. اصولاً هر جایی که زمان خالی داشته باشم، می‌توانم بنویسم.

آثار کدام نویسنده بر شما بیش‌ترین تاثیر را داشته است؟

صابری: در نثر و از نظر تکنیک و ساختار، «تاریخ بیهقی»؛ حتی در داستان کودکان. حداقل پانزده بار این کتاب را خوانده‌ام.

اولین کتاب تاثیرگذار بر شما چه بود؟

صابری: اولین بار در یازده سالگی وقتی به کتابخانه کانون پرورش‌فکری رفتم، کتاب حجیمی را برداشتم تا احترامم را جلوی کتابدار بالا ببرم و او به خود بگوید چقدر این بچه باهوش است. ایشان به من گفت فکر نمی‌کنم از این کتاب خوش‌تر بیاید و کتاب «تیستو و سبزانگشتی» را برای من آورد. امروز رمان نوجوان به‌خاطر این کتاب برایم جذاب است، و علاوه بر مطالعه کتاب‌های کلاسیک به کتاب رمان نوجوان هم خیلی علاقه دارم. کتاب‌های پلیسی مانند

آثار «آگاتا کریستی» را زیاد مطالعه می‌کنم چون اولاً ساختارش را می‌شناسم، دوماً بیان روانی دارد.

از ساختارشان الهام می‌گیرید؟

صابری: نه فقط از ساختار، گاهی از ساختار، شخصیت، موضوع و ...

نوشتن برای کودک با نوشتن برای بزرگسال چه فرقی دارد؟

صابری: به‌طور کلی متفاوت است. هرچه به‌طرف متون مربوط به بزرگسال می‌رویم، «هنر برای هنر^۱» بیشتر معنا پیدا می‌کند البته در ادبیات کودک هم، هنر برای هنر داریم ولی هیچ‌وقت ذهن نویسنده و مربیان کودک از این مسئله فارغ نیست که چرا این کتاب معرفی می‌شود.

در حوزه کتاب کودک، مربی‌ها و کارشناسان نظارت بیشتری دارند و باید تایید کنند که این کتاب برای بچه‌ها مناسب است یا خیر؟ و اگر مفید نباشد خانواده‌ها آن را برای فرزندان‌شان نمی‌خرند. البته محدودیت‌هایی وجود دارد یعنی گاهی اوقات فاصله‌ای بین افق دید نویسنده و قضاوت‌گران کتاب کودک وجود دارد. برای همین توجه نویسندگان کودک به این است که این کتاب پاسخ به کدام نیاز کودکان است. دیگر این‌که نباید پیام‌های منفی در ادبیات کودک باشد؛ یعنی چیزهایی که ذهن‌شان را منحرف و آلوده کند، موجب اضطراب‌شان شود و خواب‌های بد بیاورد. این مسائل در مورد رده سنی بزرگسال وجود ندارد.

متل‌ها و افسانه‌ها می‌توانند دستمایه داستان‌های جدید برای کودکان باشند اما شکل اولیه آن‌ها را امروزه کمتر برای کودکان مفید می‌دانیم. ما دنبال مفاهیمی هستیم که به بچه‌ها توانایی دهد مثلاً اگر در مدرسه مشکلی دارند، در خانه حرف‌شان را بزنند. مبحث

برای کتاب‌خواندن بچه‌ها دشمنی بالاتر از کتاب کمک‌درسی نیست. فعلاً باید با این رقیب بزرگ دست‌وپنجه نرم کنیم. این نحوه تدریس و شیوه امتحان گرفتن باعث شده بچه‌ها تا کلاس پنجم کتاب بخوانند و یک‌دفعه از کلاس پنجم همه چیز تمام شود.

جدیدتر این است که بچه‌ها بتوانند مشکلات داخل خانه خود را در مدرسه بگویند.

ما در داستان‌های مان دروغ را عمل بدی می‌دانیم اما در زندگی اجتماعی مان این عمل را یاد می‌دهیم. این یک امر نسبی است و حتی در داستان‌های سعدی و یا گلستان، اخلاق عملی (پراگماتیک^۲) وجود دارد. ما اخلاق غیرعملی (اخلاق در معنای حقیقی آن نه آن‌چه در واقعیت می‌بینیم) را به بچه‌ها یاد نمی‌دهیم که این خود بومی‌سازی شده است. اگر بخواهیم فاکتورهای مهم بومی‌سازی ادبیات کودکان را جست‌وجو کنیم باید به این نکته می‌رسیم که، اصول اخلاقی‌ای که به بچه‌ها منتقل می‌شود اخلاق عملی است. در ایران نمی‌توان به بچه‌ها گفت هرچه در خانه کردی یا دیدی را، بگو.

پس در نوشتن برای کودک مواردی چون شناخت نیاز کودک، پرهیز از پیام‌های منفی و توجه به تضادی که بین ارزش‌های ارائه شده به بچه‌ها و آن چیزی که در بطن جامعه رخ می‌دهد، اهمیت دارد. مورد سوم را بیشتر توضیح دهید.

صابری: یکی از داستان‌های من به نام «خانم کلاغ» به وضوح راجع به این موضوع است. ماجرا این است که در لانه کلاغی چیزهایی را پیدا می‌کنند که دزدیده شده است. شال‌گردن، عینک و ... به تخم‌های موجود در لانه‌اش هم بدگمان می‌شوند. به او می‌گویند که

۱. مکتب ادبی «هنر برای هنر» یعنی خلق هنر برای مخاطبین هنرشناس و نه برای عامه مردم.

در مورد انتخاب موضوعات مذهبی در آثارتان بگویید؟

صابری: دلیل این که داستان مذهبی می‌نویسم این نیست که من مذهبی هستم یا خیر، دلیل آن این است که ساختار کتاب مذهبی را می‌شناسم و می‌دانم چگونه آن را برای بچه‌ها توضیح دهم. دلیل دیگر این که فرهنگ مرجع برای جامعه ما خیلی اهمیت دارد و همه‌جا هم همین‌طور است. در فرانسه گروه قوی‌تر می‌گویند نمی‌گذاریم فرهنگ فرانسه از بین برود و کانادا هم که ادعای دموکراسی را دارد می‌گوید مهاجران باید فرهنگ مرجع ما را بپذیرند. امثال من که دغدغه‌های خاصی دارند فکر می‌کنند که خوب است بهترین برداشت از فرهنگ مرجع به بچه‌ها منتقل شود. مثلاً فکر می‌کنم بهتر است مفهوم درست‌تر و غیرخشنی از رمضان یا داستان حضرت زهرا (س) بدانند تا مفهوم خشن. در این موارد می‌خواهم به بچه‌ها بگویم در فرهنگ مرجع ما حقوق زنان بهتر از چیزی است که شما فکر می‌کنید. این‌را برای جلوگیری از تندروی و ... مفید می‌دانم.

فرازمند: هدف شما از پرداختن به این موضوعات ایجاد امنیت است یا باور؟

صابری: منظورتان این است که به چیزی که خودت می‌گویی باور هم داری؟ هیچ‌کس نمی‌تواند برای آن مرز قائل شود. انسان اگر دروغی بگوید خودش هم یک درجه باور می‌کند. از نظر روان‌شناسی ثابت شده، یعنی شما اگر راجع به موضوعی دروغ بگویید دو درصد به سمت آن می‌روی و این معیارهایی دارد که هر حرفی را بزنی دیگر به طرفش رفته‌ای. ولی با این حال گاهی ضرورت بر من غلبه می‌کند. بیشتر به ضرورت در کارهایم فکر می‌کنم و متعهدانه‌تر عمل می‌کنم.

پس تعریف شما درباره هنر به تعهد هنرمند می‌رسد؟

صابری: بله، باید بگویم با این که اگر هدف موفقیت بین‌المللی و یا جشنواره‌ای باشد می‌دانم چه ترفندهایی به کار می‌آید اما خیلی وقت‌ها این کلک‌ها را نمی‌زنم. مثلاً کسی که کتابی راجع به دین می‌نویسد، امتیاز منفی در جهان می‌گیرد؛ زیرا جامعه تغییر می‌کند. دیگر این که خودت را نباید به یک گروه متصل نشان بدهی. بنابراین هیچ‌کس این خطر را نمی‌کند. من نه منافع مالی در این کار دارم و نه عاشق سینه چاک این مفاهیم هستم. واقعیت این است که نویسنده کتاب کودک هستم ولی مبلغ و کارشناس مذهبی نیستم و به ضرورت‌های دیگری فکر می‌کنم.

فرازمند: منظورتان این است که مذهب اسلام بستر فراگیر انسانی است و نه حیطة خاص برای عده خاص.

صابری: بله ما به صددرصد آیین یک‌ونیم میلیاری فکر می‌کنیم نه به طیف‌های خاص.

برگردم به سوال قبل، هدف شما ایجاد امنیت است یا بیان باورهایی که دارید؟

صابری: از نظر من امنیت در اولویت است؛ زیرا باور، متکی

این‌ها را از کجا برداشته‌ای؟ ناگهان جوجه‌ها از تخم بیرون می‌آیند و ثابت می‌کنند که اگر چه کلاغ مجرم است و این‌ها را برداشته ولی ما بچه‌های او هستیم. این داستان راجع به نسبی بودن جرم و حقوق مجرمان است. در داستان همه او را متهم می‌کنند ولی کلاغ فقط قارقار می‌کند و دفاعی نمی‌کند چون باهوش‌تر است. در این داستان شخصیت کلاغ و عملش بچه‌ها را علاقه‌مند می‌کند.

با کتاب خوب باید به بچه‌ها فرصت حرف زدن و فکر کردن داد و نباید با ساختاری محکم اما محدودکننده جلوی فکر و انتقاد آن‌ها را بگیریم. مفاهیم باید واضح و روشن برای بچه‌ها گفته شود. این باعث ایجاد و تقویت حس روشنی و آگاهی در آن‌ها می‌شود.

نکته مهم در بحث داستان کودک، تمرین مهارت خواندن است. ما نمی‌خواهیم کودک چیزی را در تصاویر کتاب ببیند و متوجه آن شود ولی متن چیز دیگری بگوید؛ مثلاً چهره فرد عصبانی باشد ولی در متن نوشته باشد می‌خندد. این مسئله برای بزرگسال ایجاد تضاد نمی‌کند؛ زیرا در صفحات بعد منتظر برطرف شدن آن است ولی بچه برای خواندن تلاش می‌کند و باید بتواند با کتاب هماهنگ شود.

چطور به ایده‌ها و موضوعاتی که انتخاب می‌کنید، می‌رسید؟

صابری: در داستان‌نویسی طرح‌های مختلفی وجود دارد. گاهی به بیان ضرورت فکر می‌کنم؛ مثلاً در داستان «خانم کلاغ» به این که مجرم در تنگنای خطای فرد چگونه است، نظر داشتم. مهم بود که برای بچه‌ها بیان کنم و لازم می‌دانستم بچه‌ها از کودکی با این مفهوم آشنایی پیدا کنند و با این حقوق آشنا شوند. در داستان «دوست بزرگ» به مفهوم همراهی با فرد بزرگ فکر کردم، یعنی دوستی با کسی که بزرگ‌تر از خود ما است. در زندگی من چند بار اتفاق افتاده که با چنین افرادی سروکار داشته‌ام که هنوز هم آن‌ها را بزرگ‌تر از خودم می‌دانم. در این داستان به «مفهوم» توجه کردم ولی بعضی اوقات به «شخصیت» توجه می‌کنم. در داستان «درخت توت» به این موضوع پرداختم که چرا افراد به فواید توت توجه نمی‌کنند ولی به لکه‌ای که در سال فقط چند ماه بر زمین می‌اندازد، توجه می‌کنند. به شخصیت‌هایی فکر کردم که همیشه پربار هستند و لکه‌هایی در مسیرشان وجود دارد. خلاصه راه‌های مختلفی وجود دارد ولی اغلب پروسه داستان‌نویسی من طولانی است و گاهی سال‌ها به موضوعی فکر می‌کنم.

شما شناخت خوبی از کودکان دارید و موضوعات خاصی را مد نظر دارید. در آثار هر نویسنده ردپایی از جهان‌بینی و نگرشش به دنیای اطرافش وجود دارد. می‌خواهم از جهان‌بینی خود برای‌مان بگویید؟

صابری: فکر و احساس آدم‌ها در دوره‌های مختلف متفاوت است؛ مثلاً من کتابی راجع به رقص دارم و کتاب‌های مذهبی طراز اول هم دارم. هر دو را هم دوست دارم. آدم تغییر می‌کند و در هر دوره از زندگی متفاوت است. من بعد از کار پزشکی که اغلب به آن مشغولم، ساعت‌های آزاد را در میان توده مردم در مساجد و خیابان‌های قدیمی و پداده‌روی مشغول هستم و با طبقات مختلف اجتماع سروکار و رفت‌وآمد دارم. دوستی می‌گویم تو کار مهمی انجام نمی‌دهی؛ صبح تا شب در خیابان می‌چرخ و با پیرمرد و پیرزن‌ها صحبت می‌کنی و برداشت خودت را می‌نویسی. می‌گویم واقعا من کار خیلی مهمی نمی‌کنم فقط با مردم زیاد صحبت می‌کنم و کتاب می‌خوانم.

هرچه به سمت مدارس مثل نیزه‌وشان می‌رویم بیشتر و هرچه دولتی باشد کمتر با آن مشکل دارم. در این سیستم بچه‌ها زحمت زیادی می‌کشند. در واقع بچه‌ها جان‌فشانی می‌کنند و نوجوانی‌شان را می‌گذارند. در صورتی که این راهش نیست. این راهی خطا برای رسیدن به جایی خطا است. من خیلی مخالفم.



و فکر کنم آن قصه‌گو متوجه شده بود برای ابراز و پرورش چنین احساسی در دوران امروزی باید زمینه‌سازی کند تا هم‌دردی را به شیوه دیگر نشان دهد. می‌توان گفت در این نوع بیان، عدم وجود این حس موضوع نیست. این حس در کودک امروزی وجود ندارد بلکه باید به نوعی دیگر بیان شود. پس به‌طور مثال شما داستان «پینوکیو» را برای بچه‌های کوچک بخوانید، اما بازآفرینی کنید و آن‌را بنا به نیاز کودک امروز تغییر دهید.

صابری: دو سه سال پیش، قصه‌گویی و کتاب‌خوانی پینوکیو را به انگلیسی گوش کردم و خیلی از آن لذت بردم، پس می‌توان بازآفرینی کرد. البته در یزد روش‌های قصه‌گویی به جهتی می‌رود که حداقل آن‌را تنها راه نمی‌دانم. من طرفدار کتاب‌خوانی و بلندخوانی هستیم. الگوهای خارجی‌شان هم بسیار جالب است و مثل همین داستان را می‌توانیم در اینترنت پیدا کنیم.

یک حقیقت کلی وجود دارد. هر جریانی از فضای تخصصی خارج شود در عین حال که یک سویه مثبت دارد یعنی جذب آدم‌های بیشتر و شناخته‌شدن جریان در سطح جامعه، اما سویه دیگرش کلیشه‌ای شدن و دم‌دستی شدنش است... گفتید که فضای کتاب و کتاب‌خوانی برای شما از دوران کودکی به وجود آمد؛ حال معلمی که به کلاس می‌رود چگونه باید با بچه‌ها کار کند تا علاقه‌مند شوند؟

صابری: به‌نظر من به‌عنوان یک ناشر و نویسنده، برای کتاب‌خواندن بچه‌ها دشمنی بالاتر از کتاب کمک‌درسی نیست. فعلا باید با این رقیب بزرگ دست‌وپنجه نرم کنیم. این نحوه تدریس و شیوه امتحان گرفتن باعث شده بچه‌ها تا کلاس پنجم کتاب بخوانند و یک‌دفعه از کلاس پنجم همه چیز تمام شود.

بابک صابری آن‌قدر که در شهر خود به‌عنوان پزشک شناخته می‌شود به‌عنوان نویسنده شناخته نشده است؛ دلیل خاصی دارد؟

صابری: من دوستی آلمانی دارم که کارشناس کتاب کودک است. به یزد آمده بود، می‌گفت خیلی برایم جالب است که کسی تو را نمی‌شناسد با این‌که یزد شهر کوچکی است. قبلا فقط آدم‌های محدودی مانند خانم فرازمنند من‌را به‌عنوان نویسنده می‌شناختند. این‌که یک نویسنده چه‌قدر مخاطب دارد چندان تاثیرگذار نیست.

به امنیتی خیلی قوی است که در من وجود ندارد. بر آن سوار نمی‌شوم و در دامش نمی‌افتم. ولی امنیت برای بچه‌ها خیلی مهم است. مقدار زیادی از نقش ادبیات کودکان، پرکردن شکاف بین دو نسل است. پیشینیان با همان داستان‌ها و متل‌ها، بچه‌ها را به باور خودشان خو می‌دادند و گرنه خلل ایجاد می‌شد. این مفهوم سنت در تغییرات اجتماعی است. طرفداران سنت نمی‌گویند نباید تغییری اتفاق بیفتد اما تغییر را به‌شرط تدریجی بودن، می‌پذیرند. **فرازمنند:** این است که داستان‌ها در نقل سینه‌به‌سینه، برحسب مخاطب تغییر یافته‌اند.

بچه‌ها باید بفهمند که ما چه کار می‌کنیم و این ارتباط برای‌شان مهم است؛ اما سرعت تغییر عقاید خیلی زیاد است و ما خیلی موفق نیستیم.

آیا امروز می‌توان آن‌گونه نوشت که «اندرسون» برای کودکان قرن نوزدهمی می‌نوشته است؟ حرفم بر سر ارتباط تغییر نسل و تغییر مفاهیم و سبک نوشتن نویسندگان است.

صابری: نیازهای کودکان متفاوت است. مثلا کودکان ما نیاز دارند یاد بگیرند که به موقع حرف بزنند و اظهارنظر کنند تا باعث موفقیت آن‌ها شود.

از داستان‌های اندرسون یاد می‌گیریم ولی گاهی تلخی دارد مثلا داستانی مانند «دختر کبریت‌فروش» جامعه فارغ از نیاز تربیت و پرورش احساسات انسانی نیست ولی نباید فقط هم داستان‌های احساسی و رمانتیک نوشته شود. امروز مباحثی مثل مهاجرت، تنوع فرهنگی، آزادی‌های اجتماعی و حقوق کودکان در ادبیات کودکان اهمیت زیادی دارد.

یعنی نباید داستان‌های قدیمی را برای بچه‌ها خواند؟

فرازمنند: به نظر من باید گزینش کرد. برای مثال در جشنواره قصه‌گویی یکی از بچه‌های کرمان، این داستان را بازآفرینی و امروزی کرده بودند. داستان را آن‌قدر زیبا تغییر داده بودند که همه از خنده ریسه می‌رفتند. جالب این‌جا است که احساس غم وجود داشت ولی همه می‌خندیدند

چون بیشتر با حلقه کوچک اطرافیان‌ش کار را جلو می‌برد و خوب اصولاً کتاب اهمیت سابقش را ندارد.

در سال‌های اخیر، آمار جهانی و محلی هم این موضوع را ثابت می‌کند و مرتب از سرانه پایین مطالعه در ایران می‌شنویم. با توجه به این که شما در این حوزه فعالیت می‌کنید، دلیل این وضعیت را چه می‌دانید؟

صابری: کتاب «شازده حمام» از «دکتر پاپلی» را خیلی‌ها خواندند حتی آن‌ها که کتاب‌خوان نبودند این نشان می‌دهد باید راه درست ارتباط را یاد گرفت. در عین حال این هم درست است که کتاب تنها وسیله یادگیری و انتقال اطلاعات و تجربه نیست. ما کتاب را دوست داریم ولی اگر کتاب را دوست نداشته باشند به شخصه ملامت نمی‌کنم. بیست سال پیش در اروپا هر جا می‌رفتیم خیلی‌ها کتاب دستشان بود. در قطار و مترو ولی الان این‌طور نیست.

بچه‌ها کتاب‌هایی مثل «خانه درختی» یا «هری پاتر» را خیلی می‌پسندد و با علاقه می‌خوانند، علی‌رغم این که کم‌حجم هم نیستند، دلیلش چیست؟

صابری: رمان نوجوان مسئله پیچیده‌ای دارد و هری پاتر در راس رمان نوجوانان است. بچه‌ها آن‌را حفظ و در فضای آن زندگی می‌کنند. این جادوی زندگی است. اگر برخی به هری پاتر در آن مقطع سنی، علاقه‌مند نبودند به این دلیل است که یا دیر رسیدند یا کتاب‌خوان نبودند. خود من هم با این‌که نویسنده را ستایش می‌کنم چون دیر رسیدم یکی دو جلدش را بیشتر نخواندم. گاه می‌گویم این قدیس قرن ما است چون خیلی به انسان، انسانیت و اصول اخلاقی توجه کرده است. آن‌را ستایش می‌کنم و به معلمان توصیه می‌کنم تا بخوانند. حتی کتاب دیگر او را با نام «خلأ موقت»

که راجع به آموزش و پرورش انگلیس است را به هر کس که بخواهد بچه‌اش را به خارج از کشور بفرستد پیشنهاد می‌دهم تا بداند فرزندش را به کجا می‌فرستد.

رمان‌های ایرانی در سبک هری پاتر نیز داریم که بچه‌ها را جذب کند. مثلاً خانم «مریم عزیزی» در کتاب «دشت پارس» شبکه فکری عمیق بی‌نظیری دارد. شاید برخی جاها انشایش از «جی.کی. رولینگ» هم قشنگ‌تر است. بچه‌ها به تدریج استقبال می‌کنند و ما هم باید این کتاب‌ها را به آن‌ها معرفی کنیم. در ایران هم نویسنده ژانر وحشت داریم که علاقه‌مند هم دارد. البته از حیث تخصص من خارج است و اظهار نظر من در این زمینه‌ها درست نیست.

شما برای علاقه‌مندی فرزندان به مطالعه چه کردید؟

صابری: من یک دو قلو دختر دارم. بچه‌های من به صورت غیرمستقیم تشویق به مطالعه می‌شوند. مثلاً ما تا چند سال، هر شب در خانه قصه‌خوانی و کتاب‌خوانی داشتیم. هم‌چنین همیشه این‌طور نیست که به کتاب‌های من علاقه‌مند باشند؛ وقتی کوچک بودند می‌گفتند یک چیزی بنویس بامزه باشد و بچه‌ها خوش‌شان بیاید. من هم سعی می‌کنم به این موضوع فکر کنم، ولی نمی‌توانم خیلی بامزه بنویسم.

چه جایگاهی برای نظام آموزشی ما قائلید. مهم‌ترین سخنی که دوست دارید به مسئولان آموزشی و والدین و بچه‌ها بگویید چیست؟

صابری: من با نظام آموزشی ایران مشکل دارم. این روزها هر چه به سمت مدرسی مثل تیزهوشان می‌رویم بیشتر و هر چه دولتی باشد کمتر با آن مشکل دارم. در این سیستم بچه‌ها زحمت زیادی می‌کشند. در واقع بچه‌ها جان‌فشانی می‌کنند و نوجوانی‌شان را می‌گذارند. در صورتی که این راهش نیست. این راهی خطا برای رسیدن به جایی خطا است. من خیلی مخالفم. درس باید با عمل و گفت‌وگو، اظهار نظر، شادی، بازی و کار عملی همراه باشد.

امروزه برخی از مدارس خصوصی هستند که از این روش پرهیز می‌کنند. حتی پدر و مادرها هم تغییر کرده‌اند. تازگی دیدم برای پدر و مادری که بچه‌ها را به مدرسه می‌فرستند، نمره مهم نیست. «مدارس سبز» با نگاه به محیط‌زیست هم فعالیت می‌کنند. حتی مدارس کودکان استثنایی از مدارس نتیجه محور بهتر هستند و می‌توانند الگو باشند و جرقه‌های امید را ظاهر شده‌اند.

فرازمند: دقیقاً حق باشما است. چند سال پیش یک پژوهش دیدم که گواه بر رکود خلاقیت دانش‌آموزان در سال دوم دبستان بود و دلیلش هم ورود جدی معلمان به حوزه تدریس آن‌هم با شیوه کاملاً مستقیم بود. ای کاش مدارس ما می‌آموختند که برترین آموزش مهارت خوب زندگی کردن و استفاده از آموخته‌ها است.

خرسندیم از فرصتی که برای گفت‌وگو به ما دادید و ما را به نگاه و سخنان خود و البته مطب خود که متفاوت از مطب هر پزشکی است، دعوت کردید. هم‌چنین از خانم فرازمند که موجبات این گفت‌وگو را فراهم کردند.

ما دنبال مفاهیمی هستیم که به بچه‌ها توانایی دهد مثلاً اگر در مدرسه مشکلی دارند، در خانه حرف‌شان را بزنند. مبحث جدیدتر این است که بچه‌ها بتوانند مشکلات داخل خانه خود را در مدرسه بگویند.

